

محدوده‌ی عدالت توزیعی

نقد یانگ و پیامدهای آن برای حرکت‌های عدالت‌طلبانه در ایران



سیدعلیرضا حسینی بهشتی

اشاره

آیا عدالت در یک نظام دموکراتیک برقرار می‌شود؟ یک پاسخ این است با توجه به این که آشکار شود که این دموکراسی تا چه اندازه با سرمایه‌داری پیوند خورده است، می‌توان توضیح داد که امکان تحقق عدالت چگونه است. یک بحث دیگر آن است که حتی اگر سرمایه‌داری از طریق دولت رفاه مهار شود و توزیع منابع و کالاها و مناصب به نحوی صورت گیرد که فرودستان را نیز شامل شود، همچنان مسئله‌ی باقی می‌ماند: آیا تصمیم‌گیری در مورد عدالت دموکراتیک است؟

مقدمه

از زمان اولین تماس‌های جامعه‌ی ایرانی با دنیای متجدد تاکنون و در پی تلاش برای خروج از عقب‌ماندگی و دستیابی به پیشرفت، مطالبه‌ی ملی عدالت‌خواهی در کنار آزادیخواهی و استقلال‌طلبی، به‌عنوان راهکارهای رسیدن به جامعه‌ای توسعه‌یافته مطرح شده است. درست است که این مطالبات ابتدا توسط نخبگان و روشنفکرانی که خواستار اصلاح نظام بودند آغاز شد و بعد از آن، عالمان آزادی‌خواه نیز به حمایت از آن برخاستند و سرانجام در نهضت مشروطه‌خواهی به خواستی عمومی تبدیل شد، و درست است که بخش عمده توجهات در موضوع عدالت به حاکمیت قانون و تشکیل عدالتخانه معطوف شده بود، اما نابرابری‌ها در عرصه‌های مختلف همچون درآمد و معیشت، منزلت‌ها و مناصب نیز در فرهنگ سیاسی مشروطه و پس از مشروطه، کمابیش مطرح بوده است؛ زمینه‌هایی از عدالت که بیش از هر چیز با نحوه توزیع منابع، مواهب و مناصب سروکار دارند. در پی انقراض سلسله قاجاریه و تأسیس سلسله پهلوی و دست‌اندازی دولت مدرن (یا شبه مدرن) به عرصه‌هایی که پیش از آن از مداخله حکومت دور مانده بود، زمینه را برای طرح گفتمان‌های عدالتخواهانه‌ای که مطالبه برای عدالت را به عدالت اجتماعی و به‌طور خاص عدالت توزیعی گسترش دادند فراهم ساخت. انتشار اندیشه‌های سوسیالیستی و ظهور پرقدردن چپ مارکسیستی در سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ و استقبال گسترده از آن در میان اقشار تحصیل کرده و طبقات متوسط شهری را می‌توان نشانه‌هایی از این تحول به‌شمار آورد. اسلام‌گرایان و به‌ویژه معماران گفتمان نواندیشی دینی نیز، هم در پاسخ به تحول یادشده در عرصه عدالت‌خواهی و هم در دفاع از کارآمدی اسلام به‌عنوان مکتب راهنمای عمل اجتماعی، پا به این عرصه گذاشتند و با طرح مباحث گوناگون (از جمله درباره عدالت اجتماعی، نظام بانکداری و مالکیت) به تبیین مواضع فکری خود و ترسیم خصوصیات جامعه آرمانی‌شان پرداختند. با پیروزی انقلاب مردم ایران در سال ۱۳۵۷ و سرنگونی نظام شاهنشاهی، زمان تلاش برای نهادینه کردن آرمان‌های ملی که در راهپیمایی‌ها و تظاهرات میلیونی و سراسری و نیز بیانات و بیانیه‌های رهبری انقلاب مطرح شده بود، فرا رسیده بود. اگرچه نگاهی گذرا به کوشش معماران نظام جدید برای حفظ استقلال و حراست از آزادی‌ها نشان‌دهنده‌ی کامیابی‌ها و ناکامی‌های درخور تأمل در این مسیر است، عدم موفقیت نظام جدید در عرصه نهادینه کردن عدالت اجتماعی چشمگیرتر و تأسفبارتر است. اینک پس از گذشت چهار دهه از پیروزی انقلاب، ایرانیان نه‌تنها گام‌های مؤثری در جهت رفع بی‌عدالتی در میان جامعه‌شان برنداشته‌اند، که عمیق‌تر شدن شکاف میان فقیر و غنی، تهیدست‌تر شدن پنج دهک پایین جامعه، اعمال شدیدتر تبعیض‌های جنسیتی، قومیتی، دینی و مذهبی، نشان از پسرفت‌های بزرگ نسبت به دهه نخست تجربه جمهوری اسلامی دارد. افزون بر این، در حوزه مباحثات و مطالعات نظری، تولید و انتقال ادبیات علمی و جدی درباره عدالت به‌کندی پیش می‌رود و به همین سبب، شناخت صورت مسئله عدالت اجتماعی و ابعاد آن در محافل دانشگاهی و درک ماهیت چندرشته‌ای بودن مباحث مطرح در این زمینه، پیشرفت درخور اعتنایی نداشته است. در حوزه عمل سیاسی، عدالت اجتماعی بیش‌تر به‌عنوان شعارهای انتخاباتی مطرح شده است و درک غیرعلمی از آن، به برنامه‌هایی همچون عرضه سهام عدالت یا پرداخت یارانه‌های نقدی منتهی شده که به علت تکیه‌بر

مفهومی بسیط از عدالت به مثابه برابری، ناخواسته به بروز بی‌عدالتی‌های بیش‌تر انجامیده است. از همین روست که در ایران امروز، آشنایی با دانش انباشته در قلمرو عدالت و تلاش برای نظریه‌پردازی در این عرصه، از ضرورت‌های انکارناپذیر به شمار می‌آید. در بخش نخست نوشتار حاضر، تلاش خواهد شد تمایز میان رویکرد به مسئله عدالت به صورتی که در میان نظریه‌پردازان طرفدار عدالت توزیعی و منتقدان آن مطرح است توضیح داده شود. پس از آن با بهره‌گیری از دیدگاه‌های آیریس یانگ، تنگناهای نظری و عملی گفتمان عدالت توزیعی تشریح خواهد شد. در بخش پایانی، با استفاده از تضمینات عملی دیدگاه وی در عرصه سیاست و اجتماع، سعی خواهد شد پیامدهای این دیدگاه برای حرکت‌های عدالت‌خواهانه در ایران معاصر مورد بررسی قرار گیرد.

عدالت توزیعی و منتقدانش

گفتمان غالب بر نظریه‌های عدالت اجتماعی، گفتمانی است که با عنوان "عدالت توزیعی" شناخته می‌شود. عدالت توزیعی با چگونگی تخصیص کالاها، منابع، مناصب یا مطلوبیت‌ها در اجتماع به شیوه‌ای که به لحاظ اخلاقی قابل دفاع باشد سروکار دارد. چارچوب‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی هر جامعه (مثل قوانین، نهادها و سیاست‌گذاری‌ها) به شیوه‌های متنوع توزیع بهره‌مندی‌ها و کاستی‌ها در میان اعضای آن می‌انجامند. نظریه‌های عدالت اجتماعی مختلف در پی آنند که اصول، معیارها و شیوه‌های عادلانه‌تری نسبت به رقیبانشان ارائه کنند. گفتمان عدالت توزیعی اما، شامل دیدگاه‌ها و نظریه‌های بسیار متنوعی است: از برابر خواهان مطلق که خواهان توزیع برابر منابع مادی در میان همه اعضای جامعه هستند، تا نظریه‌های لیبرالی مانند نظریه عدالت به مثابه انصاف جان رالز که به اولویت آزادی بر برابری قائل است و بر اصل تفاوت متکی است؛ از مطلوبیت‌گرایان که با این استدلال که مواهب مادی نه به خودی خود، بلکه به‌منظور دستیابی به رفاه (که اساساً عبارت است از کاهش ناراحتی و افزایش لذت) ارزشمندند، افزایش رفاه را هم از طریق افزایش رشد اقتصادی و هم از طریق توزیع متناسب آن ممکن می‌دانند، تا تأیید گرایانی (فمینیست‌ها) که منتقد حذف احساس و عاطفه و نیازهای وابسته به آن از مباحث عدالت‌خواهانه هستند؛ و از جماعت‌گرایان که اصول حاکم بر توزیع عادلانه موهبت‌ها را بر فهمی اجتماعی و تاریخ‌مند از آن‌ها استوار می‌کنند تا اختیارگرایان (لیبرتاریان‌ها) که اساساً هرگونه ایده‌آل توزیعی که نیازمند الگوهای خاصی همچون پیشینه‌سازی، برابری در رفاه یا مواهب مادی را مخالف اصل مهم‌تر آزادی مالکیت شخصی می‌دانند.

گروه آخری که نام برده شد را می‌توان از مهم‌ترین مخالفان و منتقدان عدالت توزیعی در صورت‌بندی دولت رفاهی آن به شمار آورد. شاید اغراق نباشد که رابرت نوزیک (۱۹۳۸ تا ۲۰۰۲) و کتاب اثرگذارش بی‌دولتی، دولت و آرمان‌شهر (۱۹۷۴) را مهم‌ترین نظریه‌پرداز معاصر اختیارگرایی (لیبرتاریانیسم) معاصر بنامیم. از آنجاکه دیدگاه یانگ نیز در شمار منتقدان عدالت توزیعی، هرچند با رهیافتی کاملاً متفاوت، قرار می‌گیرد و تمایز بین این دو دیدگاه برای بحث ما اهمیت بسیار دارد، لازم است خلاصه‌ای از نظریه نوزیک در اینجا توضیح داده شود.

نوزیک بحث خود را با اشاره به این نکته مهم آغاز می‌کند که "پرسش بنیادین فلسفه سیاست، که بر پرسش‌های مربوط به چگونگی سازمان‌دهی دولت تقدم دارد، این است که آیا اصلاً دولتی باید در کار باشد." (نوزیک، ۱۳۹۵: ۱۳) بدین منظور، وی در ادامه سنتی که جان لاک پایه‌گذار آن است، جستجوی خود را از وضع طبیعی شروع می‌کند. قصد او به‌عنوان مدافع سرسخت دولت کمینه این است که دریابد اساساً برای گذر از وضع طبیعی به دولت مدنی، چه میزان از دخالت دولت در تمشیت امور جامعه ضروری است. برداشتن هر گامی بیش از آن، لاجرم به بی‌عدالتی منجر می‌شود. به‌بیان دیگر، از دیدگاه او لازم است به‌جای تلاش برای یافتن شرط کافی برای وجود دولت، صرفاً بر شرط لازمی تأکید کنیم که وجود آن را ضروری می‌سازد. نوزیک اعتقاد دارد "دولت کمینه بزرگ‌ترین دولت توجیه‌پذیر است. هر دولتی بزرگ‌تر از آن، حقوق آدمیان [افراد] را پایمال می‌کند." (همان: ۱۹۹) چه چیزی می‌تواند توجیه‌کننده دولتی بزرگ‌تر باشد؟ یکی از پاسخ‌های معمول، ضرورت برقراری عدالت توزیعی است. اما عدالت توزیعی اصطلاحی خنثی نیست و کاربرد واژه توزیع معمولاً این ذهنیت را به دنبال دارد که باید اصل یا معیاری یافت تا بر اساس آن، منابع توزیع شوند و نیز این ذهنیت که اگر وضعیت کنونی منابع توزیع شده با آن اصل یا معیار منطبق نباشد، بازتوزیع آن‌ها ضروری است. به دنبال این بحث، موضوع چگونگی اکتساب اولیه دارایی‌ها پیش می‌آید؛ همان روند استدلالی که در رساله دوم لاک در باب حکومت دنبال شده است. گام بعدی، رعایت عدالت در انتقال دارایی است و

انتشار اندیشه‌های سوسیالیستی و ظهور پر قدرت چپ مارکسیستی در سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ و استقبال گسترده از آن در میان اقشار تحصیل کرده و طبقات متوسط شهری را می‌توان نشانه‌هایی از این تحول به شمار آورد.

گفتمان غالب بر نظریه‌های عدالت اجتماعی، گفتمانی است که با عنوان "عدالت توزیعی" شناخته می‌شود که با چگونگی تخصیص کالاها، منابع، مناصب یا مطلوبیت‌ها در اجتماع به شیوه‌ای که به لحاظ اخلاقی قابل دفاع باشد سروکار دارد.

به نظر یانگ، مشکل اساسی در گفتمان عدالت توزیعی، گرایش آن به منحصر کردن تفکر درباره عدالت اجتماعی به تخصیص مواهب مادی است که باعث می‌شود ساختار اجتماعی و بافتار نهادی تعیین‌کننده‌ی توزیع، به‌خصوص فرایندهای تصمیم‌گیری، تقسیم‌کار و فرهنگ، نادیده گرفته شود.

اگرچه دولت اصلاحات توانست در زمینه‌ی بهبود و ثبات نسبی در برخی عرصه‌های اقتصادی موفقیت‌هایی به‌دست آورد، با ناکامی در حل مشکلات بنیادین توسعه اقتصادی کشور و افزایش فشار زندگی بر اقشار متوسط و آسیب‌پذیر، زمینه را برای نارضایتی بخش‌های وسیعی از جامعه فراهم کرد.

پس از آن، مبحث اصلاح بی‌عدالتی در دارایی‌ها. این‌ها مباحث بنیادین نظریه‌هایی از عدالت توزیعی است که می‌کوشند شیوه عادلانه مناسب و قانع‌کننده را بر مبنای اصل استحقاق بیابند. بر این اساس،

اصل کامل عدالت توزیعی اجمالاً می‌گوید توزیع به شرطی عادلانه است که هر کس نسبت به دارایی‌ای که در این توزیع در تملک خود دارد مستحق باشد. توزیع به شرطی عادلانه است که با روش‌هایی پذیرفتنی از توزیع عادلانه دیگری سر برآورد. روش‌های پذیرفتنی حرکت از یک توزیع به توزیع دیگر را اصل عدالت در انتقال مشخص می‌کند. "حرکت"‌های پذیرفتنی اولیه را اصل عدالت در اکتساب مشخص می‌کند. (همان: ۲۰۱)

وجود بی‌عدالتی از قبل، سومین مبحث بنیادین در مسئله عدالت دارایی‌ها یعنی مبحث اصلاح بی‌عدالتی در دارایی‌ها را پیش می‌کشد. (همان، ۲۰۳) نظریه استحقاقی عدالت در توزیع تاریخی است، در حالی که اصول مقطع زمانی کنونی، صرفاً به وضعیت کنونی توجه دارد و اقتصاد رفاه بر اساس نظریه عدالت مبتنی بر اصول مقطع زمانی کنونی است. استدلال‌های جایگزین رهیافت تاریخی برای یافتن پاسخ به پرسش یادشده، می‌تواند شامل اصل توزیع بر پایه شایستگی اخلاقی یا اصل توزیع بر پایه فایده برای جامعه باشد که نوزیک آن‌ها را اصول توزیعی الگودار می‌نامد. پس در حالی که کمابیش همه اصول پیشنهادشده برای عدالت توزیعی الگودار هستند، اصل استحقاق نوزیک الگودار نیست. حتی فردریش فون هایک هم که دریافت الگودار از عدالت توزیعی را رد می‌کند، خود الگویی را که به نظرش پذیرفتنی است پیشنهاد می‌کند، یعنی توزیع بر اساس منافع ذهنی دیگران؛ ایده‌ای که به نظر نوزیک، در عین حال که یک جزء الگودار مهم در جامعه آزاد سرمایه‌داری است، صرفاً یک جزء است و کل الگوی نظام استحقاق‌ها نیست. (همان: ۲۱۰) ایراد مهم توزیع‌های الگودار، نقض آزادی فردی است؛ چون ناپایدار است و برای دستیابی به پایداری مجدد، نیازمند اعمال زور توسط دولت خواهد بود: "الگو بندی مستلزم دخالت مداوم در کارها و انتخاب‌های انسان‌هاست." (همان، ۲۲۰)

چنانچه آشکار است، نقد نوزیک بر نظریه‌های عدالت توزیعی بر رویکردی فردگرایانه به مفهومی که در لیبرالیسم کلاسیک (و بیش از همه تفسیر لاک‌ی از آن) استوار است. با وجود این، به نظر می‌رسد او همچنان در دایره عدالت توزیعی حرکت می‌کند. نقد یانگ، چنان‌که خواهیم دید، پا را فراتر می‌گذارد و محدودیت گستره گفتمان عدالت توزیعی را نشانه می‌رود.

گفتمان عدالت توزیعی به مثابه ایدئولوژی جامعه سرمایه‌داری رفاه‌گرا

در سال ۱۹۹۰، در دوران پس از فروپاشی بلوک سوسیالیستی در اروپا و در بحبوحه سیطره تاجریسم و ریگانیسم به مثابه کامیاب‌ترین نسخه نظام سرمایه‌داری غرب، کتابی منتشر شد با عنوان عدالت و سیاست تفاوت. نویسنده کتاب، یک استاد رشته علوم سیاسی دانشگاه شیکاگو به نام آیریس ماریون یانگ (۱۹۴۹ تا ۲۰۰۶) بود که پیش از آن با انتشار کتابی در زمینه‌ی فمینیسم فرانسوی شناخته شده بود. یانگ پس از انتشار کتابش درباره عدالت،

باز هم درباره فلسفه اخلاق فمینیسم، دموکراسی هم‌اندیشانه (گفتگویی) و مسئولیت در قبال عدالت کتاب‌ها و مقالات متعددی منتشر کرد. یانگ در سن ۵۷ سالگی بر اثر ابتلا به سرطان مری درگذشت.

یانگ بحث خود را با اشاره به این که مطالعه‌اش بر مبنای نظریه انتقادی است آغاز می‌کند؛ نظریه‌ای که تأملی هنجاری است که به لحاظ تاریخی و اجتماعی بافتارگرا است. نظریه‌ی یانگ برخلاف نظریه اجتماعی اثبات‌گرا که واقعیت‌های اجتماعی را از ارزش‌ها تفکیک می‌کند و ادعا می‌کند به لحاظ ارزشی خنثی است، باید فراتر از واقعیت‌ها برود. (Young, 1990: 5) نگاه کلی یانگ به مسائل مربوط به توزیع این است که در عین حال که مهم هستند، گستره عدالت فراتر از آن‌ها می‌رود و شامل خود امر سیاسی هم می‌شود، یعنی "همه جوانب هر نهاد اجتماعی که بالقوه در معرض تصمیم‌های دسته‌جمعی است." (Ibid.: 8) اما برخلاف تفسیری که تلاش می‌کند مفهوم توزیع را آن قدر گسترده سازد که شامل این نهادها هم بشود (مانند آنچه در حوزه‌های عدالت اثر مایکل والزر (۱۳۸۹) مشاهده می‌کنیم)، یانگ اعتقاد دارد مفهوم توزیع باید به مواهب اجتماعی محدود باشد و دیگر جنبه‌های عدالت، شامل فرایندهای تصمیم‌گیری، تقسیم اجتماعی کار و فرهنگ شود. در مقابل، ستم و سلطه، اصطلاحات اولیه‌ای هستند که باید برای مفهوم‌سازی بی‌عدالتی به کار برد. ستم، خود از مجموعه‌ای از مفاهیم تشکیل شده است، از جمله، استثمار، به حاشیه راندن، استضعاف، سلطه‌جویی فرهنگی و تعدی. در همین راستا، "مفهومی از عدالت که سلطه‌جویی نهادینه‌شده و ستم را به چالش می‌کشد باید تصویری از مردم ناهمگن ارائه کند که تفاوت‌های گروهی را تصدیق و تأیید کند." (Young, 1990: 10) به نظر یانگ، مشکل اساسی در گفتمان عدالت توزیعی، گرایش آن به منحصر کردن تفکر درباره عدالت اجتماعی به تخصیص مواهب مادی مثل کالاها، منابع، درآمد، ثروت، یا توزیع مناصب اجتماعی، به‌ویژه مشاغل است. این تمرکز باعث نادیده گرفتن ساختار اجتماعی و بافتار نهادی است که غالباً الگوهای توزیع را تعیین می‌کنند، به‌خصوص فرایندهای تصمیم‌گیری، تقسیم‌کار و فرهنگ.

ریشه چنین غفلتی را باید در ماهیت جامعه سرمایه‌داری رفاه‌گرا جستجو کرد؛ جامعه‌ای سیاست‌زدایی شده. چنین جامعه‌ای از طریق سمت‌گیری رفاهی‌اش، شهروندان را به‌مثابه ارباب رجوع-مشتریانی در نظر می‌گیرد که نیازی به مشارکت فعالشان در حیات عمومی جامعه نیست. این در حالی است که دموکراسی هم شرط عدالت اجتماعی است و هم عنصر بنیادین آن. یانگ اصول سه‌گانه جامعه سرمایه‌داری رفاه‌گرا را چنین برمی‌شمرد: این اصل که فعالیت اقتصادی باید به‌منظور پیشینه‌سازی رفاه جمعی قاعده‌مند شود؛ این اصل که شهروندان دسته‌ای از نیازهای اساسی دارند که باید توسط جامعه برآورده شود و اگر سازوکارهای خصوصی در برآورده ساختن آن نیازها شکست بخورد حکومت متعهد به تعیین سیاست‌هایی برای رفع آن‌هاست؛ و اصل برابری صوری و فرایندهای غیرشخصی. (Ibid.: 67) در نتیجه، تضادهای اجتماعی باید به رقابت بر سر سهم توزیع محصول اجتماعی محدود شود.

این چانه‌زنی برای محدود ساختن تضادها به توزیع که دست به ترکیب تولید و ساختارهای تصمیم‌گیری نمی‌زند، هم در بخش خصوصی و هم در بخش دولتی اتفاق می‌افتد. بازی

سیاسی چیزی شبیه رقابت در بازار فهمیده می‌شود. به نظر یانگ، "این فرآیند که مباحث هنجاری درباره عدالت را به مطالبات خودخواهانه امیال تقلیل می‌دهد، فاقد عنصر هم‌اندیشی (گفت‌وگو) عمومی است که عیار امر سیاسی به شمار می‌رود." (Ibid.: 72) تنوع و تعدد الگوهای زیستی به تعدد گروه‌های ذینفع تقلیل می‌یابد و سیاست گروه‌های ذینفع باعث می‌شود فرد شهروند خارج از مشارکت مستقیم در تصمیم‌گیری‌های اجتماعی و غالباً ناآگاه نسبت به طرح‌های تدوین‌شده و تصمیم‌های اتخاذشده نگه داشته شود. تصمیم‌ها معمولاً دور از چشم عموم گرفته می‌شود؛ تصمیم‌هایی که صرفاً حول برنامه‌ها و علائق حکومت شکل گرفته است. وقتی ایده‌ها بافتار نهادی که از آن برخاسته‌اند را به‌عنوان امری طبیعی یا ضروری نشان می‌دهند، کارکردی ایدئولوژیک دارند و یانگ این کارکرد گفتمان عدالت توزیعی را ایدئولوژیک توصیف می‌کند.

افزون بر این، یانگ تعریفی از سلطه ارائه می‌کند که مطابق آن، سلطه شامل شرایط نهادی‌ای می‌شود که مردم را نسبت به تعیین کنش‌ها یا شرایط کنش‌هایشان محدود یا ترغیب می‌کند. (Ibid.: 76) جامعه سرمایه‌داری رفاه‌گرا شکل جدیدی از سلطه تولید می‌کند؛ چون فعالیت‌های روزمره مربوط به کار و زندگی به‌طور فزاینده‌ای زیر سیطره دیوانسالاری عقلانی شده قرار می‌گیرد و مردم را در بسیاری از حوزه‌های زندگی تابع نظم اولیای امر و کارشناسان می‌کند. چون تعریف اهداف همیشه خارج از نظام اداری خاصی قرار دارد و مجموعه وسایل رسیدن به آن اهداف را علوم فنی شکل داده‌اند که ادعای خنثی بودن نسبت به ارزش‌ها دارند، نظام اداری غالباً سیاست‌زدایی شده است. اما واقعیت این است که نه این علوم و نه دستگاه اداری، بی‌طرف نیستند و نمی‌توانند باشند. دیدگاه یانگ در این زمینه متأثر از نقدهای معرفت‌شناختی پست‌مدرنیسم است که ادعاهایی است که علم متجدد، به‌ویژه در نهضت روشنگری، مبنی بر عام و جهان‌شمول و غیرشخصی بودن داشت. در غیاب مشارکت مستقیم شهروندانی که الگوهای زیستی متفاوتی را دنبال می‌کنند، تصمیم‌های اتخاذشده توسط نظام کارشناسی و اولیای امر، در عمل تأمین‌کننده‌ی منافع گروه‌های ذی‌نفوذ است نه عامه مردم.

در اینجا قصد ندارم همه مباحث مطرح شده توسط یانگ را توضیح بدهم. مدعای من در این نوشتار این است که نکته اصلی نقد یانگ نسبت به گفتمان عدالت توزیعی، یعنی این که بسیاری از حوزه‌های مهم زندگی عمومی را خارج از موضوع عدالت قرار می‌دهد، چراغ روشنگرانه‌ای در اختیار ما قرار می‌دهد تا به کمک آن، به تجزیه و تحلیل، فهم و نقد عمیق‌تر ناکارآمدی مطالبات عدالت‌طلبانه رایج در ایران معاصر بپردازیم.

آشتی اصلاح‌طلبی با عدالت‌خواهی

از سال ۱۳۷۶ که نیروهای سیاسی چپ دهه نخست بعد از پیروزی انقلاب در ایران با نام‌نشان اصلاح‌طلبی به عرصه رقابت‌های سیاسی بازگشتند و با رأی اکثریت چشمگیر شهروندان به سید محمد خاتمی و پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری، دوگانه اصلاح‌طلبی و اصولگرایی به‌عنوان تنها گزینه‌های به رسمیت شناخته شده از سوی حکومت مطرح شدند، خواست اصلی خود را توسعه سیاسی اعلام کردند؛ جهت‌گیری که با متمایز ساختن خود

از برنامه‌های دولت سازندگی، به‌ویژه در دوره چهارساله دوم آن، بر اولویت توسعه اقتصادی تکیه داشت. تقویت جامعه مدنی از طریق تشکیل مجدد شوراهای شهر و روستا و پیدایش تشکل‌های غیردولتی و تضمین آزادی‌ها و حقوق شهروندی مطرح در فصل سوم قانون اساسی، مهم‌ترین اقدامات این جناح سیاسی در هشت سال سیطره بر قوای مجریه و مقننه بود. در این میان، توجه به مطالبات عدالت‌خواهانه، به‌ویژه در عرصه اقتصادی، مورد بی‌توجهی قرار گرفت. برنامه‌های توسعه و بودجه‌های سالیانه ارائه‌شده به مجلس شورای اسلامی، کمابیش در همان چارچوب دولت پیشین طراحی شده بود و سایه بخشی از اصلاح‌طلبان که با نام کارگزاران سازندگی شناخته می‌شدند و دیوان‌سالاران و فن‌سالارانی برآمده از دولت سازندگی بودند بر خط‌مشی اقتصادی و اجتماعی دولت اصلاحات نیز سنگینی می‌کرد. اصلاح‌طلبان با تمرکز بر سیاست ورزی حکومت-محور و اجتناب از سیاست ورزی جامعه-محور، مطالبات ملی را به خواست گروه‌های ذی‌نفوذ تقلیل دادند. تلاش برای پیشبرد این مطالبات به فرآیندهای چانه‌زنی در چارچوب قدرت رسمی محدود شد و با گذشت زمان، اقشار اجتماعی حامی خود را به کناره‌گیری از سیاست ورزی جامعه-محور تشویق کردند. از سوی دیگر، اگرچه دولت اصلاحات توانست در زمینه‌ی بهبود و ثبات نسبی در برخی عرصه‌های اقتصادی موفقیت‌هایی به دست آورد، با ناکامی در حل مشکلات بنیادین توسعه اقتصادی کشور و افزایش فشار زندگی بر اقشار متوسط و آسیب‌پذیر، زمینه را برای نارضایتی بخش‌های وسیعی از جامعه

پس از شکست سیاست‌های

دولت‌های نهم و دهم، و قدرت‌یابی اصلاح‌طلبان از طریق روی کار آمدن دولت اعتدال، همچنان جریان اصلاح‌طلبی هنوز نتوانسته است رابطه منطقی شیوه سیاست‌ورزی خود را با مسئله عدالت اجتماعی تبیین کند.

نظریات یانگ به ما کمک می‌کند از

عرصه تنگ گفتمان عدالت توزیعی پا فراتر بگذاریم و به عرصه‌های مختلف حیات اجتماعی و احترام به گوناگونی الگوهای زیستی در جامعه، با پیگیری دموکراتیزه کردن فرایندهای تصمیم‌گیری کلان، سازگاری عدالت‌خواهی با تلاش برای توسعه سیاسی را نشان دهیم.

آیا شفاف‌سازی مواضع (مثلاً در قبال

نظام اقتصادی مطلوب) به انشقاق در میان گروه‌هایی که زیر پرچم اصلاح‌طلبی جمع شده‌اند نخواهد انجامید؟

گسترده سازی مفهوم عدالت از

عدالت توزیعی به عدالت اجتماعی همه‌سویگر، مطالبات ملی به مطالبات بخشی یا قشری تبدیل نمی‌شوند و حکومت‌ها نمی‌توانند آن را خصوصی‌سازی کرده و به خواست گروه‌های ذینفع تقلیل دهند.

فراهم کرد. شکست‌های پیاپی اصلاح‌طلبان در انتخابات شوراها و عدم همدلی شهروندان حامی اصلاحات با مجلس ششم، بستر را برای قدرت گرفتن هر جریان سیاسی که داعیه عدالت‌خواهی می‌داشت، مهیا کرد؛ بستری که یک جریان سیاسی نوظهور عوام‌زده و عوام‌فریب با پشتیبانی اکثریت اصولگرایانی که از جلب آراء اکثریت مردم ناامید شده بودند و تأیید پنهان و آشکار حلقه‌های قدرت، از آن بهترین استفاده را کرد و قوای مجریه و مقننه و شوراهای شهر و روستا را به تسخیر خود درآورد. جریان سیاسی که بعدها به علت یکه‌تازی در عرصه سیاست و خیانت به همراهان دیروزش به جریان انحرافی معروف شد، با ارائه طرح‌های فاقد پشتوانه مطالعاتی قابل اعتماد (هرچند با رنگ و بوی عدالت‌خواهی) پرداخت، از جمله پرداخت یارانه‌های نقدی، ایجاد مسکن مهر و عرضه سهام عدالت. در میانه راه اما، با اعتراض‌های عمومی مبتنی بر اعلام تردید نسبت به صحت انتخابات مواجه شد. پشتوانه انتقادات و اعتراض‌ها، گرایشی بود که در افشار گوناگون اجتماعی با ارجاع به مطالبات ملی به یادگار مانده از دوران انقلاب شکل گرفته بود و خودی و ناخودی کردن‌های پایان‌ناپذیر توسط متولیان امور را بیش از این برنمی‌تافت. با شکست سیاست‌های ماجراجویانه دولت‌های نهم و دهم در عرصه‌های مختلف، اکثریت شهروندان در انتخابات‌های ریاست جمهوری، مجلس و شوراها، دست رد بر سینه این جریان سیاسی نوظهور زدند و بار دیگر، راه را بر حضور اصلاح‌طلبان و متحدان جدیدشان که با عنوان اعتدال‌گرایی پا به عرصه سیاست گذاشته بودند، هموار کردند.

اما این بار نیز جریان اصلاح‌طلبی هنوز نتوانسته است رابطه منطقی شیوه سیاست‌ورزی خود را با مسئله عدالت اجتماعی تبیین کند. این ضعف را اندیشه‌ورزان و متولیان خط‌مشی‌گذاری اصلاحات گاه و بی‌گاه مطرح کرده و می‌کنند. به نظر نگارنده این سطور، اگر عزمی برای رفع این عیب که به‌مثابه پاشنه آشیل جریان اصلاح‌طلبی عمل کرده و می‌کند وجود داشته باشد، نیاز به تصحیح نگرش ناقص این جریان سیاسی به مقوله عدالت اجتماعی، امری فوری و ضروری می‌نماید. به‌جای تکیه کردن بر سیاست‌های اقتصادی متمایل به گسترش و کامیابی اقتصاد سوداگرانه‌ای که به‌طور بنیادین به ملغمه‌ای از اصول مطلوبیت‌گرایانه، اختیارگرایانه و نولیبرالی متمایل است، می‌توان به بازنگری اساسی در شیوه درک صورت مسئله عدالت اجتماعی پرداخت. تحلیل‌هایی از قبیل آنچه در رویکرد یانگ به عدالت یافت می‌شود، به ما کمک می‌کند از عرصه تنگ گفتمان عدالت توزیعی پا فراتر بگذاریم و با تأکید بر ضرورت بسط عدالت‌خواهی به عرصه‌های مختلف حیات اجتماعی و احترام به گوناگونی الگوهای زیستی در جامعه، با پیگیری دموکراتیزه کردن فرایندهای تصمیم‌گیری کلان، سازگاری عدالت‌خواهی با تلاش برای توسعه سیاسی را نشان دهیم. در نتیجه، به‌عنوان مثال، پیگیری مطالبات جنبش زنان نه به‌عنوان تلاشی نامرتب با تلاش برای کاهش اختلاف درآمدها، که به‌موازات آن و در یک جهت‌گیری کلی برای تحقق عدالت اجتماعی شمرده خواهد شد و همراه با تلاش برای تحکیم نهادینه احزاب سیاسی مستقل و آزاد، در شمار حرکتی عدالت‌خواهانه در نظر گرفته می‌شود.

پرسش فرعی اما مهم در اینجا این است که آیا شفاف‌سازی مواضع (مثلاً در قبال نظام

اقتصادی مطلوب) به انشقاق در میان گروه‌هایی که زیر پرچم اصلاح‌طلبی جمع شده‌اند نخواهد انجامید؟ به‌طورقطع چنین خواهد شد. اما جریان اصلاح‌طلبی برای تداوم حیات سیاسی خود به جلب و افزایش اعتماد اکثریت شهروندان نیازمند است که این خود، نیازمند تبیین و تدوین مبانی و اصول است به‌نحوی که نمایانگر یک گفتمان باشد. در غیر این صورت، جریان اصلاح‌طلبی نه به‌عنوان یک گفتمان، که به‌عنوان جبهه سیاسی‌ای شناخته می‌شود که تنها هدفش سرقت گوی قدرت از رقیب اصولگرای خویش است. توجه داشته باشیم که سازوکار جبهه‌ای ممکن است در کوتاه‌مدت و به‌صورت ائتلاف برای شرکت در انتخابات‌ها مؤثر باشد، اما به‌هیچ‌وجه تشکیل دهنده‌ی گفتمانی پایدار و هدفمند نخواهد بود.

گسترده‌سازی مفهوم عدالت از عدالت توزیعی به عدالت اجتماعی همه‌سونگر، آثار خود را در کنش‌های سیاسی نشان خواهد داد. در نتیجه این تحول، مطالبات ملی به مطالبات بخشی یا قشری تبدیل نمی‌شوند و حکومت‌ها نمی‌توانند آن را خصوصی‌سازی کرده و به خواست گروه‌های ذینفع تقلیل دهند. پاسخگویی به این مطالبات نیز از چانه‌زنی‌های پشت پرده برای کسب رضایت این گروه‌ها به تلاش برای اصلاح فرایندهای تصمیم‌گیری کلان تبدیل می‌شود. برای نمونه، خواست زنان برای تغییر ساختار و ماهیت مردانه نظام مدیریتی و تصمیم‌گیری کشور نه با انتصاب تعدادی از زنان به مناصب مهم یا کم‌اهمیت سیاسی، که به بازنگری اصولی و بنیادین این نظام به‌نحوی که از مرزهای "مدارا" با زنان گذشته و به عرصه "لحاظ" کردن زن و زنانگی در شکل‌گیری تصمیم‌ها منجر شود برآورده خواهد شد.

تحول اصلاح‌طلبی از جریان سیاسی خواهان به‌دست‌گیری قدرت به گفتمان سیاسی دارای مواضع و برنامه‌های روشن و تبیین شده، بر تحول در ماهیت جغرافیای فرهنگ سیاسی کشور نیز اثرگذار خواهد بود. اصولگرایان نیز وادار خواهند شد مبانی فکری، مواضع سیاسی و برنامه‌های خود را برای توسعه کشور و بهزیستی جامعه تبیین، شفاف و اعلام کنند. ای بسا اصولگرایان نیز به این نتیجه برسند که ضروری است به‌جای درک عدالت اجتماعی در شکل صرفاً توزیعی آن که احیاناً با بهره‌گیری از سیاست‌های مبتنی بر فهم بسیط عدالت به شکل اقتصاد صدقه‌ای و خیریه‌ای پاسخگوی مطالبات عدالت‌خواهانه شود، به درکی از عدالت همه‌جانبه و همه‌سونگر روی بیاورند. این خود می‌تواند گامی بلند در جهت رشد کیفی فرهنگ سیاسی کشور شود و بستر را برای خروج از دوره‌های نافرجام چرخش قدرت بین نخبگان فراهم سازد.

منابع

نوزیک، رابرت (۱۳۹۵)، بی‌دولتی، دولت، آرمان‌شهر، ترجمه محسن رنجبر، تهران: مرکز والزر، مایکل (۱۳۸۹)، حوزه‌های عدالت: در دفاع از کثرت‌گرایی و برابری، ترجمه صالح نجفی، تهران: ثالث

Young, Iris Marion, (1990) *Justice and the Politics of Difference*. New Jersey: Princeton University Press